

آزادی اندیشه در قرآن

بخش اول

علیرضا روغنی موفق

اگر یکی از کتابهایی را که در مورد مکاتب فکری نوشته شده تورق کنیم و نگاهی اجمالی به عقاید و ایده‌های آنها داشته باشیم، شاید براحتی بتوانیم به این نکته مهم برسیم که همگی در یک جهت با هم مشترکند و آن، باورمندی به آزادی است که یکی از مصداقهای آشکار آن را می‌توان «آزادی اندیشه» دانست؛ جدای از این که هر کدام چگونه آن را می‌پسندند و چه شیوه‌ای را برای دستیابی بدان درست می‌دانند؟ آن را حق چه کسانی می‌دانند؟ آیا واقعاً در گفته خود صادقند یا این که واژه‌ای را برای فریب و نیرنگ، یکدک می‌کشند و آن را دستاویزی برای نیل به اهداف شخصی و کسب شهرت قرار داده‌اند؟

با چشمپوشی از همه این موارد، اصل ادعاها از نکته‌ای مهم خبر می‌دهد و ما را به حقیقتی پنهان اما ژرف فرامی‌خواند و آن ندایی درونی و خواسته‌ای فطری از نهانخانه دل است که می‌گوید: «من در اندیشیدن می‌خواهم آزاد و مستقل باشم».

این نکته مهم را نه تنها می‌توان از محتوای کلام صاحبان مکاتب فکری و اندیشمندان جهان دریافت، بلکه صرف وجود صدها و هزاران مکتب فکری و فلسفی رنگارنگ که تنها بخش کوچکی از آنها به رشته تحریر در آمده است، به ما این را می‌فهماند که واژه آزادی اندیشه، مفهومی نیست که بتوان باسانی از آن گذشت، بلکه امری برخاسته از ضمیر انسان است که نیاز به تأمل و دقت بیشتری دارد.

در این نوشتار مختصر در صدد آنیم تا دیدگاه اسلام و قرآن را در مورد این امر مهم جويا شویم؛ دیدگاهی اصیل و ناب که به دور از هر گونه شائبه «غرض» یا «ساده لوحی» باشد؛ بویژه ساده لوحی که خطر آن از غرض ورزی دشمنان بسیار بزرگتر است.

بدین سان باید دقت کرد تا تبلیغات مسموم غرب که می‌کوشد تمام مغالطات خود را اصول بنیادین زندگی بشری جلوه دهد، ما را به ورطه ساده‌لوحانی که سعی در تطبیق اسلام با مفاهیم غربی دارند و بدین وسیله اسلام را در خطر انداخته‌اند، نیندازد. ما باید این شجاعت را داشته باشیم که اگر نظر اسلام، خلاف تمامی مسلمات و پیش‌فرضهای دیکته شده مکاتب و ایسمهای مختلف از هر قوم و طایفه‌ای که باشد، بدون هیچ محافظه‌کاری ابراز نماییم. ما نباید در بحث از این گونه آزادی، آزادی خود را فراموش کنیم و در غل و زنجیر موهومات و نظریات مختلف توان ابراز عقیده را از دست بدهیم که مبدا حرفی بر خلاف میل اندیشمندان نامسلمان زده باشیم.

این نکته در حقیقت، از اهم وظایف حافظان و اندیشمندان اسلامی است که با اشخاصی که مغرضانه یا جاهلانه در پی تطبیق اصول اسلام با افکار منحط هستند و در این راه از هیچ چشمپوشی و اهمالی نسبت به ارزشها فروگذار نمی‌کنند، به مبارزه برخیزند و از کیان فکری اسلام دفاع کنند و این امانت الهی را پاس دارند.

همچنین بی‌گمان در کنار هم گذاشتن اندیشه‌ها به طور مطلق نه تنها ضرری را متوجه اندیشه‌ای نمی‌سازد، بلکه چونان آینه‌ای ما را به منافع و برتریها و احیاناً کاستیها آگاه می‌سازد. این امر در مورد اسلام که معتقد به کمال آن هستیم می‌تواند اولاً ما را به سوی پی بردن به ارزشمندی و برتری آن نسبت به دیگر مکاتب راه برد و ثانیاً ضعفها و کاستیهای را که مربوط به فهم اندیشه است نه اصل آن، سازمان بخشد و در نتیجه از تنگ نظریها و یا

غلوهای افراد مصون دارد.

بدین منظور، قبل از بررسی موضوع از منظر اسلام، به طور اجمالی آن را از دو دیدگاه مختلف دیگر ارزیابی کرده، سپس ضمن سنجش آن با دیدگاه اسلام، قضاوت را به متفکران و اندیشمندان آزاد خواهیم سپرد. توضیح این که در مورد متفکران غربی، بیشتر از نظریات برتراند راسل استفاده شده و امید است بدین روی تا پایان مقاله، در نقد و بررسی اجمالی نظریات ایشان توفیق حاصل شود؛ و الله المستعان.

آزادی اندیشه از دیدگاه مسیحیت

نگاه کردن به تعالیم اناجیل و بررسی آن و یادکرد مطالبی برای تأیید و یا انکار «آزادی افکار»، امری است که مجالی دیگر و بررسی و پژوهشی جداگانه می‌طلبد، اما آنچه می‌تواند در این مقاله مفید باشد، آن است که با نگاهی اجمالی به چگونگی برخورد مسیحیان قرون وسطی با افکار و نظریات اندیشمندان آن زمان، تا حدی به رفتار عملی بزرگان این دین دست یافت. اگر ادعاها و نظریات گوناگونی را که از سوی فیلسوفان مشهور غرب در مورد مسیحیت ابراز شده از نظر بگذرانیم، خواهیم دید که چقدر افکار مسیحیت را مطابق آزادی اندیشه می‌دانند. به عنوان نمونه یکا پروفیسور غربی در این باره می‌نویسد:

«تاریخ مذاهب ریشه‌دار غرب بر لحظات بی‌شماری گواهی می‌دهد که در آن لحظات، مذهب مانع پیشرفتهای علمی و انسانی نوع بشر بوده است.»

وی سپس می‌افزاید:

«اگر طرز تفکر کلیسایی بر اندیشه‌ها حکومت نداشت، بسیاری از پیشرفتهای علمی زودتر به دست می‌آمد.»^۱

اگر گفته‌های بسیاری را که دانشمندان بر ضد مبانی فکری کلیسا ابراز داشته‌اند با دیده

۱. رابرت اگنر، برگزیده افکار راسل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۵۰.

ناباورانه دنبال کرده، آنها را بر غرض ورزشها و جز آن حمل کنیم، مسلماً رویدادهای بزرگ تاریخی و رخدادهای مشهود قرنهای گذشته را نمی‌توان انکار کرد. از جمله می‌توان به نمونه‌ی زیر که آشکارا دیدگاه مسیحیت در برابر آزادی اندیشه را تبیین می‌کند، اشاره کرد:

روزی گاليله دوربين خود را متوجه آسمان نمود. مشاهده‌ی مناظری که تا آن زمان هيچ چشمی قادر به تماشای آن نبود، شور و شعف فراوان در وی به وجود آورد. گاليله بر خلاف ارسطو که ماه را کره صاف و صیقلی می‌دانست، اعلام کرد که ماه پوشیده از کوهها و دره‌هایی است که نور خورشید برجستگیهای آنها را مشخص می‌نماید. او همچنین به وجود قمرهای مشتری و لکه‌های خورشید پی برد.

در کنار تحسینها و تمجیدهای بسیار، مردم زیادی هم به او اعتراض کردند که چرا تعداد سیارات را هفت نمی‌داند، حال آن که تعداد فلزات هفت تاست، و یا این که شمعدان معبد، هفت شاخه دارد؟

گاليله در جواب آنها می‌گفت با چشمان خود در دوربين نگاه کنید تا از شما رفع اشتباه شود... گاليله نمی‌توانست مخالفین خود را به وسیله‌ی تجربه و مشاهده محکوم کند، زیرا روحانیون غیر از کتاب مقدس و ارسطو برای هيچ چیز ارزشی قائل نبوده‌اند و کلیسا هرگز اجازه نمی‌داد که یک مرد غیر روحانی، کتاب مقدس را به میل خود تغییر دهد... پس طبعاً گاليله باید محکوم شود.

حتی اگر خود پاپ از صمیم قلب معتقد به عقاید کپرنیک بود، محاکمه‌ی گاليله و محکومیت او اجتناب ناپذیر بود. بالاخره گاليله با همه‌ی دوستان با نفوذی که داشت، به محاکمه کشیده شد و مجبور به خواندن توبه نامه گشت تا از آزار و اذیت مصون بماند. متن توبه نامه وی چنین است:

«من گاليله در هفتادمین سال زندگی در مقابل شما به زانو درآمده‌ام، توبه می‌کنم و ادعای خالی از حقیقت زمین را انکار کرده و آن را مستفور و مطرود می‌دانم.»

وقتی گاليله از محکمه بیرون رفت، دیدند که بر زمین کنار میز محکمه نوشته است:

«اما زمین به دور خورشید می چرخد.»^۱

این تجربه تاریخی علاوه بر ارتباط با مطلب اصلی، رازهای بسیاری در خود نهفته دارد که مجال یادکرد آنها نیست، اما پیام آن در مورد مسیحیت و افکار پیروان آن، این است که آنان دید مثبتی نسبت به توسعه فکر و آزادی آن نداشتند و بقای خود و کلیسا را در فکرهای بسته‌ای که روزهای یکشنبه بدون هیچ پرسشی اساسی برای دعا می‌آمدند و برای آمرزش گناهان خود، پولهایی را نیز به کلیسا می‌پرداختند، جست و جو می‌کردند. آنان در این رابطه آن قدر پیش رفتند که تحقیقات علمی و حکمتی را وسیله‌ای برای اثبات اصول دین خود و استوار ساختن عقاید خویش می‌دانستند نه کشف حقیقت، تا آن‌جا که می‌گفتند ایمان بر عقل مقدم است؛ یعنی برای ایمان فهم لازم نیست و اول باید ایمان آورد و سپس در صدد فهم برآمد.

آنان فهم و قوه عقلی خود را تنها متوجه مباحثه و مناظره‌های دلخوش‌کننده بی‌ارزشی نمودند؛ مثل این که آیا کبوتری که روح القدس به صورت او در آمد، حیوان واقعی بود؟ اقنوم اول که نازاده است، آیا این مسأله خصوصیت ذاتی اوست یا نه؟

حضرت عیسی را چون به دار کشیدند دست و پا و پهلویش را مجروح کردند؛ آیا پس از این که دوباره زنده شد، جای زخمهای او باقی است؟!...

حال اگر کسی از این گونه سؤالات فراتر می‌رفت و افکار خود را مستند بر مندرجات کتب مقدس و احکام و تعالیم اولیای دین قرار نمی‌داد، یا گرفتار تکفیر و حبس و آزار می‌شد یا این‌که باید توبه و استغفار می‌کرد. بدین سان کسانی که به واسطه سرپیچی از احکام اولیای دین گرفتار می‌شدند و در دادگاه تفتیش عقاید مسیحیت آشکار می‌گشت که به افکاری و رای عقاید مسیحیت و یا حتی مقبولات کشیشها روی آورده‌اند، حتی اگر در امور غیر مذهبی و مثلاً طبیعی بود، دچار عذابهای سختی می‌شدند^۲ که نمونه آن را در مشرق زمین کمتر می‌توان یافت. به گفته شهید مطهری^۳ یکی از آنها این بود که براحتی

۱. کاظم خلخالی، گنجینه‌های دانش، ج ۲، ص ۹۱۶.

۲. محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۰۹.

اشخاص را زنده زنده می سوزانیدند. به عنوان نمونه، وائینی (*Vanini*) ایتالیایی، زبانش را بریده، زنده زنده او را سوزانیدند. راموس (*Ramus*) فرانسوی چون رساله‌ای بر ردّ ارسطو نوشته بود، کتابهایش را آتش زدند و آزارها بر او وارد آوردند تا این که سرانجام در قتل عام پروتستانها به قتل رسید. اتین دولت (*Etinne dolet*) فرانسوی و جیو دانو برونو ایتالیایی را که از پیشقدمان فلسفه جدید به شمار می‌رود، نیز سوزاندند^۱.

البته منظور از نام بردن این افراد، تأیید نظریات ایشان نیست، بلکه آنچه مهم است برخورد نادرست مسیحیان با افرادی است که تنها خواستند سخنی بگویند که در کتاب مقدس نبود و یا این که اولیای دین بدانها اعتقاد نداشتند. خلاصه مطلب آن‌که با این‌گونه شواهد تاریخی شاید بتوان بخوبی فهمید که کلیسا چه برخوردی با آزادی اندیشه داشته و چگونه با چنین رفتارهای غیرانسانی به سرکوب و خفه کردن این خواسته درونی و فطری بشری اقدام کردند.

آزادی اندیشه پس از دوره نوزایی (رنسانس)

همان‌طور که یاد شد، شدت فشارها، قتلها و شکنجه‌هایی که در برابر این خواسته ذاتی و درونی بشر در دوران قرون وسطی انجام می‌گرفت، به طغیان و سیلابهای خشم و غضبی منجر شد که بعدها به نام رنسانس شکل گرفت. موج عظیم احساسات سرکوب شده مردم همانند باروتی محبوس شده در آمده بود که پس از درنوردیدن سدّ شکسته کلیسا و مسیحیت آن زمان، بسیاری از چیزهای دیگر را نیز به ویرانی کشید. این آتش خشم و غضب که از درون کلیسا و توسط افراد خودی آغاز گردید، خط و روش ارتدکسی را در درون کلیسا بنانهاد و تا بیرون کلیسا نیز ادامه پیدا کرد. این حرکتها تنها افکار تند تفتیش عقاید کلیسا را به آتش نکشید، بلکه نایره آن بسیاری از ارزشهای ذاتی پذیرفته مردم را سوزاند و خاکستر آن را به باد داد. هر چند خواسته فطری آزادی اندیشه

توانست جایگاه خود را در درون مردم پیدا کند، اما دیگر خواسته‌های فکری و ارزشی آنها فدای به قدرت رسیدن این گرایش درونی شد و خاموش گردید. دیگر اروپاییان هر چه می‌دیدند و فکر می‌کردند، آزادی بود و بس. بعد از آن بحران و فاجعه‌ها کسی حق نداشت نامی از آنچه کوچکترین منافاتی با آزادی مطلق آنها داشته باشد به زبان آورد؛ اگر چه آن چیز برخاسته از اصل و اصالت انسانی و خواسته‌های ذاتی آنها می‌بود. آنان هر چیزی را که می‌خواستند قبول کنند، باید ابتدا آن را از صافی آزادی بدون قید و شرط عبور می‌دادند و اگر آن امر کوچکترین منافاتی با آن لاقیدی کذایی داشت، یا آن را خرافانه، پوچ و عقب‌مانده قلمداد می‌کردند، یا این‌که به شرفیهای فقیر و بی‌چیز نسبت می‌دادند.

در این جا شایسته است به چند گرایشی که بدین سبب از دیار غرب رخت بر بست، اشاره شود:

گرایش‌های انسانی بر باد رفته پس از دوره نوزایی

۱- گرایش به خیر، پاکی و فضیلت‌های انسانی

بی‌گمان گرایش یاد شده با خمیر مایه انسانها عجین شده است. مفاهیمی مانند: شجاعت، امانت، عدالت، عفت، غیرتمندی، وفاداری و ... از اموری به شمار می‌روند که برای هر طبع سلیمی دارای ارزش هستند و پذیرش چنین نکته‌ای به هیچ پیش شرطی مانند مکتب و مذهب نیاز ندارد، بلکه تنها مراجعه به ذات و درون برای رأی به تعالی و ارزشمندی چنین مفاهیمی کافی است. حتی شاید بتوان گفت در بین حیوانات، آنهایی که بدون تعقل و فکر دارای این خصوصیات ذاتی هستند، وجهه شایسته‌ای دارند که از آن تعداد می‌توان از شیر و سگ که در شجاعت و وفاداری مشهورند، نام برد. به هر حال، پس از این دوره، مفاهیم و اصول، اموری ساخته دست متدینان لقب یافته‌اند و از جمله مسائل اعتباری.

شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

«راسل و دیگران آمدند و تحلیل منطقی کردند و در اخلاق به این نتیجه رسیدند که اصلاً خوبی و بدی اعتباری است و اشتباهی که فلاسفه از قدیم تا به امروز دچار آن شده‌اند این است که خیال کرده‌اند مسائل اخلاقی هم مثل مسائل ریاضی و طبیعی است.»^۱

البته مسلم است که منظور نگارنده این نیست که تمام فلاسفه بعد از این دوره معتقد به چنین مطالبی شده‌اند، بلکه مراد این است که جوّ عمومی حاکم بر جامعه، چه سطح تحصیلکرده و چه قشر عوام، به سوی چنین مسائلی بوده است و پر واضح است که به صلاح شخصیت علمی و شهرت دانشمندان این عصر بوده و هست که از این گونه سمت و سو تخلف نکنند.

در این دوره و به تبع این گرایش، یکی از مهمترین ارزشهایی که در پی فروپاشی کلیسا، از بین رفت و سبب شد انسانهایی بویژه کودکان و نوجوانان ضرر بیشماری را متحمل گردند و بسیاری از آنان از نعمت پدر و مادر با مسؤولیت محروم شوند، همانا فضیلت حفظ و صیانت خانواده و عفت و خویشتنداری جنسی است که توسط بسیاری یا زیر سؤال رفت یا به سخره گرفته شد:

«دلیلی وجود ندارد که باز هم مادران بخواهند پدر فرزندانشان مشخص بوده باشد!»^۲

راسل، فیلسوف بزرگ معاصر، وقتی بدین راحتی چنین حکمی صادر می‌کند: «داست که چه پیامدهای زیانباری را دامن زده است. وی در جای دیگر در مورد آزادی جنسی می‌گوید:

«یک بربر رضایت می‌دهد با زنی زنا کند در حالی که شوهرش در کنار آن زن خوابیده است. من تصور می‌کنم چنین موقعیتی آزار دهنده نیست!»^۳

۱. مرتضی مطهری، «جاودانگی و اخلاق»، یادنامه شهید مطهری، ص ۳۹۰.

۲. برتراند راسل، زناشویی و اخلاقیات، ص ۱۳-۱۴.

۳. برتراند راسل، فتح خوشحالی، به نقل از: برگزیده افکار راسل، ص ۷.

۲- حس حقیقت جوئی

ممکن است کسی بگوید غریبها در سایه حس حقیقت جوئی و کنجکاوی مطلوب، توانسته‌اند به بسیاری از پیشرفتهای علمی و فن آوریهای صنعتی دست یابند. بنابراین، به نظر می‌رسد آنان حق این خواسته فطری را در درون خود به جا آورده‌اند. اما آنچه در جواب می‌توان گفت این است که پیشرفت و نوآوریها در علوم طبیعی، تنها بخشی از این گرایش به شمار می‌رود و مصداق دیگر این حس که بارزتر و تعیین کننده‌تر است، نظریات و آرای فلسفی آنان است. آنان با تمام پیشرفتهای خود و با همه داعیه‌های آن‌چنانی که گوش فلک را کر می‌کند، خواسته یا ناخواسته، از سفسطه و شکاکیت قرن‌ها پیش سر در آورده‌اند:

«شوپنهاور جمیع معلومات را بی‌حقیقت می‌داند و جهانی که به وسیله حس و شعور و عقل دریافته می‌شود که جهان ماده است آن را ذهنی و نمایشی محض می‌داند، بلکه بر خلاف اسقف برکلی که لااقل وجود ادراک و قوه ادراک کننده را حقیقی می‌پنداشت، وجود آن‌دو را نیز بی‌حقیقت می‌داند.»^۱

نمونه دیگر را باز می‌توان در لابلائی گفته‌های راسل پیدا کرد:

«آنهايي که منتظر جوابهای فوری و موازنه دقیق کارها و نتایج هستند، حوصله آموختن مطالبی را که نمی‌توانند در سطح موجود دانش بشری به «نتایج قطعی» برسند، ندارند. من هرگز نمی‌توانم چنین چیزی را قبول کنم.»^۲

آیا می‌توان برای باورمندی به «عدم نتایج قطعی در کارها» یا «عدم قابلیت امور برای موازنه دقیق» واژه‌ای جز سفسطه و شکایت را سزاوار دانست. همچنین در راستای چنین آرای، اگر هم حقیقتی وجود داشت، در انحصار محسوسات و مشهودات بود. تعصبات و رنجهای فراوان دوره قبلی آنان را بدان‌جا رسانید که هر امر ذهنی را منکر شوند و امور ماورای ماده را اموری موهوم بدانند که باز به همان سفسطه گفته شده و نظریات شوپنهاور

۱. محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی شهید مطهری، ص ۴۷.

۲. برتراند راسل، مقالات غیر مشهور، ص ۲۶.

برمی‌گردد.

راستی اگر تمام حقایق را منحصر در محسوسات بدانیم و بگوییم هر آنچه می‌بینیم، واقعیت دارد و گرنه هیچ نیست، چقدر بی‌انصافی نسبت به بسیاری از حقایق دیگر به خرج داده‌ایم. بشری که علم و اندیشه خود را در حس و تجربه محصور کند، دیگر چه گمشده‌ای دارد که به دنبال آن بگردد و چه حقیقتی باقی می‌ماند که برایش تلاش نماید؟ آیا این ظلم نیست که افکار بشری را چونان دژخیمی سفاک در زندان تعصبات به بند کشیم و جولانگاه حقیقی فکر و تعقل را که همان عالم ذهن و تصور است، پوچ بدانیم. آری بر خلاف ادعاهای واهی آنان مبنی بر برتری ایشان در تحقیق و پژوهش، سمت و سوی اصلی آنان به طرف جمود فکری و بسته بودن درهای تفکر است و احترام به عقاید افرادی مانند «پروتاگوراس» و «گورگیاس» که منکر حقیقت بوده‌اند؛ البته به گونه‌ای آبرومندانه و در قالب افکار ایده‌آلیستی با پوشش علمی و قابل قبول دوره خودشان که بی‌گمان تمام اینها ضربه‌های سهمگینی بر حس حقیقت‌جویی بشر وارد آورده است.

بسیار ساده‌لوحانه و عوامانه است که بپنداریم این گونه اعتقادات به رأیها و نظریه‌های کلی آنان اختصاص دارد و در آن مرحله متوقف شده است، بلکه چنین باورهای شناخته شده‌ای در تمامی شئون اجتماعی، سیاسی، تربیتی، اخلاقی و ... رخنه کرده و دستمایه اظهار نظرها و ابراز عقیده‌های ایشان گردیده است. بنابراین، بعید نیست اگر یک فیلسوف قرن حاضر، با همه ادعاهای پرطمطراق خویش در زمینه حقوق بشر، انسانها را اشتباه خلقت بدانند^۱، یا او را با سگ خانگی قیاس کند^۲ و یا در زمینه سیاسی برای برقراری صلح، انحرافات اخلاقی را راهگشا بداند و بگوید:

«من هرگز نشنیده‌ام که جنگی از پیست رقص شروع شده است.»^۳

بی‌شک خاستگاه این گونه عقاید، همان نظرات و آرای ایشان در مورد هستی و

۱. برتراند راسل، شیطان در حومه، ص ۴۸، به نقل از: برگزیده افکار راسل.

۲. توضیح و بررسی مصاحبه برتراند راسل - وایت، ص ۱۰۳، به نقل از: برگزیده افکار راسل.

۳. نقل از سخنرانی به هنگام قبول جایزه نوبل، به نقل از: برگزیده افکار راسل.

مسائل کلی وجود است.

کوتاه سخن آن‌که بسیاری از واقعیتهای مهم آنها حقایق متافیزیکی و ماورای طبیعی هستند و انسانها باید بر اساس فطرت خود به دنبال آنها می‌رفتند، در اثر طغیان حاصل از رنسانس به فراموشی گرایید و در این راستا عقاید و نظریات بی‌شماری که سبب انحرافات و بدبختیهای زیادی برای بشر گردید، پایه ریزی شد.

۳- آسایش و راحتی روح و فکر

از دیگر چیزهایی که انسانها آگاهانه یا ناخودآگاه به دنبال آن هستند و دوست دارند از هر راه ممکن، بدان دست یابند، آرامش روحی و فکری است؛ غایة القصوایی که هر شخص را بنابر سلیقه و توانش به سمتی سوق داده و هر کس این گم‌شده را از راهی می‌جوید. عده‌ای به وسیله پول و ثروت، افرادی به وسیله مقام و شهرت و اشخاصی با تحصیل علم و دانش، راه خود را در پی این خواسته فطری ادامه می‌دهند و اگر از همه آنان سؤال شود، از درون خسته خویش پاسخ خواهند داد که تلاشها و کوششهای ثمر بخش و یا بی ثمر آنها تنها برای رسیدن به مأوایی دلنشین و سکینایی خالی از دغدغه‌ها و اضطرابهای گوناگون است.

از بزرگترین اضطرابها که شاید اصلی‌ترین آنها نیز باشد، اضطرابهای فکری است. انسانهایی که دارای فشارهای فکری و روحی هستند، مزه هیچ لذت و خوشحالی را نخواهند چشید، به طوری که اگر تمام مواهب طبیعی جهان برایشان مهیا باشد، جز تلخی و ناگواری ارمغانی نخواهند داشت. بی‌گمان اگر کسی تمام زندگی خود را با آرامش فکری سودا کند، ضرر نکرده است. از طرفی آنچه می‌توان از تجربیات زندگی استفاده کرد، آن است که بخش بزرگ نگرانیها و تشویشهای فکری را همان تردیدها و دودلیها تشکیل می‌دهند که تنها با «اطمینان و وثوق» التیام می‌یابند. در واقع، انسان تا مطمئن نباشد و به آنچه تصمیم می‌گیرد یا فکر می‌کند، اعتماد نداشته باشد، نمی‌تواند از پریشانی نجات پیدا کند.

به عنوان نمونه، یک مسافرت چند روزه و یا خرید یکی از وسائل زندگی که انسان در مورد ضرر و زیان آن اطمینان نداشته باشد، شاید ساعتها و روزها آرامش فکری شخص را

بر هم زند و فکرش را مشغول کند. حال چگونه ممکن است انسان با وجود این همه نظریات و آرای متعدد، در مورد اصلی ترین و سرنوشت سازترین امور زندگی خود که مسلماً نمی تواند به هیچ یک از آنها اطمینان و اعتماد داشته باشد، به آرامش فکری دست یابد؟ پرسشی که ناتوانی فیلسوفان از پاسخگویی بدان کاملاً روشن و آشکار است. این معضل تنها از این نیست که آرای صاحب نظران متفاوت است، چرا که ممکن است آنانی که معتقد و دلبسته شخصیتی برجسته هستند خود را از این گونه پریشانی و اضطراب مبرا و مصون بدانند، اما بدبختی آن جاست که نظریات یک شخصیت هم لحظه به لحظه تغییر کند. در این صورت، رشته های اندیشه پیروان آن شخصیت از هم گسسته شده و دیگر به کسی اعتماد نخواهند کرد.

در این جا شایسته است به نمونه ای اشاره شود:

فروید در نظرات خویش، ناکامی بشر، دل‌تنگی از مرگ پدر و ندامت‌های حاصل از قتل ابتدایی را علل روحی قاطع و تعیین کننده گرایش به مذهب به شمار آورده و اصلاً به این که مذهب بر اساس یک احساس مذهبی ابتدایی است، توجهی نمی کند.

اما سپس با افرادی روبرو می شود که می گویند احساس در آنها وجود دارد مثل این که با ابدیت متصل اند^۱ از این رو، اقرار می کند که: با تحلیل روانی خود هرگز نتوانسته است اثری از چنین احساس در خویشتن بیابد، ولی فوراً و با صداقت کامل اضافه می کند که این امر به او اجازه نمی دهد وجود احساس مورد بحث دیگران را انکار کند^۱.

استاد محمد تقی جعفری در مورد تغییر نظرهای این گونه می نویسد:

«هر بار که یک شخصیت علمی یا فلسفی درباره انسانها اظهار نظر می کند، این نظریه تأثیر خود را در شوون جوامع کاملاً نمودار می سازد و در صورت تغییر نظر، افکار انسانی در تناقضات اضطراب آور شکنجه می بیند.»^۲

بنابراین، یکی دیگر از ارمغانهای رنسانس و عصر جدید اندیشه آزاد را می توان

۱. اندیشه های فروید، ص ۸۹، به نقل از: برگزیده افکار راسل.

۲. رابرت اگنر، برگزیده افکار راسل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۱۵۷.

اضطرابهای شکنجه آور و بحرانهای روحی ناشی از عدم ارائه نظریه‌ای ثابت و اطمینان‌آور دانست؛ آنچه انسانها در پرتو آن می‌توانند زندگی خود را پی‌ریزی نمایند.

آزادی اندیشه از دیدگاه قرآن

بخش اول - پاسخ به دیدگاه تفریطی مسیحیان

شاید ادعاهای فریبنده بسیاری از مکاتب، حس امیدواری به حقیقی بودن آنها را زیر سؤال برده و این توهم را به وجود آورده است که حمایت از آزادی در تفکر و اندیشه را تنها در میان کتابهای موجود کتابخانه‌ها می‌توان یافت و گرنه چنین آزادیهایی خصوصاً آنهایی که بر خلاف منافع سیاست‌مداران نظریه پردازند، وجود خارجی نداشته، تنها ادعای محض می‌باشند.

بنابراین، بهتر است ابتدا، یک شاهد عینی ذکر کنیم تا نشان دهد اسلام، چه اندازه به مسأله آزادی اندیشه متکی است تا اگر کسی هنوز اطمینان قلبی به اثر علمی این مکتب «الهی» ندارد، با آمادگی بیشتری به حرفهای آن گوش فرا داده و حساب آنرا از دیگر مکاتب «ساختگی» جدا سازد.

بی‌گمان اگر تمام رفتارها و موضعگیریهای اسلام را کنار بگذاریم و تنها این نکته را یادآور شویم که اسلام اولین قدم خود را برای هدایت مردم به سوی آزادی تفکر و اندیشه بنا نهاده است، گویا بزرگترین شاهد عملی و دلیلی روشن برای وفاداری این دین آسمانی و پیروان و بزرگان آن به این خواسته فطری انسان را ارائه داده‌ایم. تأکید اسلام بر آن است که نخستین گام انسانها برای باور و اعتقاد به این مکتب باید بر تفکر و تحقیق صحیح استوار باشد و چنانچه کسی از راه تقلید از پدران یا محیط و اوضاع و احوال اجتماعی ایمان آورده باشد، ایمان مورد قبولی ارائه نداده است. در این باره در ابتدای رساله عملیه می‌خوانیم:

«اصول اعتقادی عبارت است از توحید، نبوت و معاد که مرز میان مسلمان از غیر مسلمان است. چون این اصول اعتقادی است، باید با بصیرت و ایمان به

آنها راه یافت و تقلید از دیگری بدون دلیل و اعتماد قطعی، صحیح نیست.»^۱

نگارنده تمام ادیان و مکاتب را بررسی نکرده است تا با استقرای تام از تعالیم آنها بخواهد به قضاوت بنشیند، اما می‌داند دینی که گام نخستین دیندارانش را بر مبنای استقلال فکر و عقل پی‌ریزی کند و تقلید بدون بصیرت در این هنگام را امری خلاف بداند و آن را تحریم نماید، لااقل از این جهت بر بسیاری از مکاتب دیگر برتری دارد.

بعد از این شاهد عملی که نشاندهنده صداقت این مکتب در ادعاهای خودش می‌باشد، به اصل ادعاها و متون می‌پردازیم. در این جا یکی از آیات قرآن را اصل قرار داده، در پرتو آن آیات و روایات و مطالب دیگر را یاد می‌کنیم:

﴿قَبَشْرٌ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲

ای رسول به بندگان من بشارت ده؛ بندگان آنی که سخنها (قول) را می‌شنوند و بهترین آنها را بر می‌گزینند. آنها ایند که مشمول هدایت خداوند گردیده و آنان بحقیقت صاحبان خرد و عقل‌اند.

برای توضیح و تبیین آیه شریفه که از آیات مشهور نزد اهل علم است، یاد کرد چند مقدمه بایسته است:

مقدمه اول: مراد از کلمه «القول» چیست؟ به دیگر سخن، شنیدن و گوش سپردن به سخنان چه گروهی از مردم، صحیح است؟

پاسخ این پرسش که از جمله پرسشهای قابل طرح در شرع به شمار می‌رود، وظیفه ما را برای تشخیص حق و حقیقت معلوم می‌سازد؟ آیا در این راه باید به حرفها و گفته‌های پیشوایان دینی اکتفا کنیم، یا این‌که برای اعتقاد و دین باوری باید حرفها و گفته‌های دیگران از تمام ملل و ادیان مختلف را مورد تدقیق و امعان نظر قرار دهیم؟

پاسخ پرسشهای بالا را می‌توان به وسیله تعیین گستره و شمول دایره «القول» فهمید.

۱. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی. رساله نوین، ج ۱، ص ۱۳.

۲. زمر/ ۱۸.

مفسران به طور کلی سه تفسیر برای کلمه یاد شده ارائه داده‌اند:

۱- مراد از «القول»، تلاوت قرآن و سخنهایی است که مردم را به امر توحید فرامی‌خواند.

این دیدگاه از مرحوم شیخ طوسی است:

«الذین يستمعون القول، یعنی یصغون الی تلاوة القرآن و الاقوال الدالة علی توحیده.»^۱

۲- مراد، اوامر الهی است.

این احتمال که می‌توان آن را نسبت به دیدگاه نخست به واقع نزدیکتر دانست، در تفسیر المیزان به واسطه کلمه «قیل»، به عنوان یکی از احتمالات شمرده شده است.^۲ بر این اساس، آیه بدین صورت معنی و ترجمه می‌گردد: بندگان من کسانی‌اند که اوامر الهی را می‌شنوند و بهترین آنها را انتخاب می‌کنند، مثلاً آنان هم آیات قصاص و حد را می‌شنوند و هم بخشهایی از قرآن و احادیث را که در مورد عفو و بخشش است گوش می‌دهند و با این که همگی را قبول کرده و بدانها گوش جان می‌سپرنند، آن امر و دستور را در مقام عمل انجام می‌دهند که بهترین است، مانند عفو و بخشش که در برابر قصاص و حد، احسن و اولی می‌باشد.

۳- مراد، مطلق سخن و قول است.

مرحوم علامه می‌نویسد:

«و القولان من قبیل التخصیص من غیر مخصّص.»^۳

مؤلف با این عبارت کوتاه، علاوه بر بطلان دیدگاه قبل، کلمه قبول را از هر گونه تخصیص و تقیید مبرا می‌سازد و این طور از کلمه برداشت می‌کند که مراد از آن، تمام اقوال و گفته‌هاست. بنابراین، گوش فرا دادن به قول و گفتار، مخصوص گروهی ویژه نبوده

۱. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۹، ص ۱۷.

۲. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۰.

۳. همان منبع.

و مانه تنها از شنیدن و توجه به کلام مخالفان منع نشده‌ایم، بلکه لازمهٔ مژدهٔ الهی این است که تمامی اقوال بدون هیچ شرط و قیدی شنیده شوند و سپس بهترین آنها انتخاب گردند.^۱ نکتهٔ سومی که از این عبارت علامه فهمیده می‌شود، وجه بطلان اقوال پیش است که دو دلیل دیگر را نیز از تفسیر نمونه^۲ بدان ضمیمه کرده و به طور اجمال آنها را یاد می‌کنیم. دلایل بطلان از این قرارند:

۱- اضافه کردن مخصّصها بدون هیچ قرینه و ارائهٔ مدرکی از قبیل تخصیص بلامخصّص است که بدهاۀ محال و قبیح می‌باشد.

۲- در کنار این گونه تقیید و تخصیصها دلیلی ذکر نشده است و اگر چنین امری درست باشد، بر هر کلمه‌ای می‌توان بسیاری از تخصیصها و قیدها را منظور نمود.

۳- ظاهر کلمه در آیه بدون هیچ گونه تقییدی ذکر شده است، پس اصل قرار می‌گیرد. برای عدول از این اصل، برهان و دلیل لازم است که چون بنا بر بیان دوم، دلیل در دسترس نیست، کلمه به همان اطلاق و اصل اولی خود باقی خواهد ماند.

مقدمهٔ دوم: مراد از اتباع احسن چیست؟ تأیید و تحسین یا گردن نهادن؟

اگر با دیدی سطحی نگر به کلمهٔ «فیتبعون احسنه» بنگریم، ممکن است از آیه این طور استفاده کنیم که «اگر کسی حرفهایی را شنید و آن را بهترین سخنان تشخیص داد، سزاوار است که قائل و قول را تأیید و تکریم نماید و همین اندازه که تحسین و تمجیدی چه از گوینده و چه از خود سخن بشود، کافی بوده و منظور قرآن به انجام خواهد رسید. در حالی که با کمی دقت در معنای «تبعیت» که از لغت و عرف فهمیده می‌شود، در می‌یابیم مقصود از آن، امری فراتر است و قرآن کریم در پی معنایی برتر و ژرفتر است. باری، در تبعیت سخن، دنباله‌روی (مشی خلفه^۳، سرت فی اثره، مروا بك فمضیت معهم^۴)،

۱. البته پر واضح است که شنونده باید دارای شرایطی باشد که در قسمتهای بعد بتفصیل در مورد آنها سخن خواهیم گفت.

۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۱۳. (ذکر دو دلیل).

۳. لويس معلوف، المنجد، ص ۵۸، ذیل کلمهٔ تبع.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۲۷، ذیل کلمهٔ تبع.

گردن نهادن (انقاد الیه) و خضوع و فروتنی و اذعان و اقرار در برابر سخن گفته شده (خضع له و ذُلُّ و اذعن^۱) نیز نهفته است.

بنابراین، همان طور که از کلمه «فیتبعون» به دست می‌آید، بندگان بعد از گوش فرا دادن به سخنان و یافتن نیکوترین و بهترین آنها نه تنها مجاز به پیروی‌اند و نه تنها باید آن را تحسین کنند، بلکه بنا بر توصیه آیه شریفه باید متواضعانه، گردن خضوع و خشوع را در برابر آن خم نموده و در زندگی خود از آن گفته‌ها و شنیده‌ها دنباله روی کنند. با تأمل و دقت در مفردات، می‌توان به این معنا دست یافت.

مقدمه سوم: قضاوت کننده برای تعیین بهترین سخن کیست؛ عقل مستقل، یا عقل منضبط به شرع؟

در این زمینه، دو دیدگاه وجود دارد:

۱- معیار قضاوت برای تشخیص احسن، تنها ضوابط شرعی هستند و به عبارت دیگر، عقل انسان باید برای گزینش اقوال از ضابطه‌ها و معیارهای شرعی کمک بگیرد، چرا که شرع بهتر می‌داند کدام یک خوب و کدام زشت و ناپسند است. بنابراین دیدگاه، عقل بدون معیارهای دینی در تعیین و ارزشگذاری امور گوناگون به خطا می‌رود و همین که ما احتمال اشتباه را در قضاوتهای عقل بدهیم، کافی است از همه آنها چشم‌پوشیم. پس آن عقلی می‌تواند از اشتباهات و قضاوتهای نادرست مصون باشد که با تکیه به تعالیم قرآنی و سنتهای پیامبران و دیگر پیشوایان علیهم‌السلام بر مسند قضاوت و داوری بنشیند.

۲- قضاوت بر حسب امور و معیارهای شرعی نیست و عقل به طور مستقل بدون هیچ پیش فرضی اعم از دینی و غیر دینی به امر حکمیت در تعیین احسن و اصلح مبادرت خواهد کرد.

برای اثبات این دیدگاه، می‌توان به سه دلیل بسنده کرد:

دلیل اول: همان گونه که از شمول بدون قید و شرط واژه «القول» فهمیده می‌شود و همچنین از وظیفه هر مسلمانی در نخستین گامهای خود که تحت عنوان شاهد عملی

۱. لويس معلوف، المنجد، ص ۶۶۰، ذیل کلمه انقاد.

اسلام یاد گردید استنتاج می‌شود، باید هر شخصی در «اصول و ارکان دین و معتقد» خود به قضاوت بنشیند و آنها را با دیدی منتقدانه و با کاوشی همراه با تأمل و دقت بررسی کند. با وجود این، قائلان دیدگاه اول که شمار آنان کم هم نیست و بارزترین نمونه آنها را می‌توان با نام اشاعره یاد کرد، در این جا چه می‌گویند؟ اگر همچنان در این مورد نیز عقل منضبط به مقدمات شرعی را پیشنهاد کنند و آن را پیش روی، قرار دهند، با مشکلی عمیقتر روبرو خواهند شد و آن این است که چون آن امور و پیش فرضها، مسائلی هستند که باید تحت کنکاش عقلی قرار گیرند و افراد مکلف بدان هستند، ما را به دور یا تسلسل خواهند کشاند که راه گریزی از این محالات ذاتی نیست.

دلیل دوم: می‌پرسیم منظور شما از عقل اشتباه کننده که اساس استدلالتان را تشکیل می‌دهد چیست؟ این اشتباه یاد شده از کجا ناشی می‌شود؟ آیا از ذات عقل است که اشتباه و خطا به وجود می‌آید، یا به کارگیرندگان و به خدمت آورندگان این موهبت الهی، مقصّر هستند؟

اگر گفته شود که نفس عقل، انسانها را به اشتباه وا می‌دارد، چند اشکال در پی خواهد داشت: اولاً اگر خطای عقل ذاتی آن باشد، راه معرفتها بسته خواهد شد. بنابراین، حتی این سخن که معیار تشخیص حق و باطل شرع است دست نیافتنی است، چون مبتنی بر پیش فرض عقلایی است. ثانیاً چنانچه سخن قائلان دیدگاه یاباد شده را بپذیریم، نمی‌توان تکلیف صدها آیه و روایت را در مدح و تمجید تعقل و تفکر که بدون شک، احتمال به کارگیری مقدمات شرعی در آنها منتفی است، روشن کرد؛ از جمله می‌توان به دو آیه زیر اشاره کرد:

﴿هو الذی مدّ الأرض و جعل فیها رواسی و أنهاراً و من کلّ الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار انّ فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون﴾^۱
 ﴿و اختلاف اللیل والنهار و ما انزل الله من السماء من رزق فأحیا به الأرض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون﴾^۲

بدین سان اگر در این آیات و آیاتی از این گونه که مطمئناً منظور تعقل مستقل و تدبر و تفکر بدون هیچ پیش فرضی است، حتی احتمال ضعیفی از اشتباه و خطا در ذات و حقیقت تعقل راه داشته باشد، تأکید آیات و روایات بر این مهم، چگونه توجیه خواهد شد؟ بی گمان متکلمان، ساحت قدس خداوند و گفتار ائمه اطهار و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از عنوان «اغراء به جهل» مبرا می دانند.

بنابراین، به طور خلاصه می توان گفت که دعوت به تعقل در بسیاری از متون دینی، خود بهترین دلیل بر این است که «احتمال اشتباه»، متعلق به ذات عقل نبوده، منحصر در تقصیر به کارگیرندگان آن می باشد.

حال اگر کسی به درستی این سخن پی برد و بدان اقرار کرد، اما همچنان بر شایستگی نداشتن عقل برای رجوع بدان سخن راند، باید در جواب، این سؤال را مطرح کرد که چه فرقی بین عقل مستقل و عقل با مقدمات شرعیه از این حیث وجود دارد؟

آیا می توان گفت به کارگیرندگان عقل مستقل اشتباه می کنند، اما کسانی که عقل منضبط به موازین شرعی را به خدمت می گیرند مصون از اشتباهند؟ مسلماً با اندکی تأمل درمی یابیم که همان اشکالی که در عقل به قسم اول مطرح می باشد، در این جا نیز قابل طرح است.

دلیل سوم: آیا درست است که بگوییم قرآن، آن عقلی را می پسندد که با موازین دیکته شده خود آن را منحصر کرده باشد؟ آیا این موجب ضعف قرآن نیست که بگوید همه سخنان و اقوال را بشنو، حتی در اقوال مخالفان جست و جو کن، اما انتخاب بر طبق موازین من بهترین را برگزین!

این دیدگاه، ارزش آیه را از بین می برد، چرا که استماع اقوالی که در نهایت به پیروی گروه خاصی که بواسطه شرع معین شده می انجامد، چه فرقی با عدم استماع و پیروی از خودش می کند؟

دیگر آن که چنین سخنی برخاسته از عدم اطمینان شرع به خود و معارفش می باشد که نباید دامن آن را بدین امور آلوده ساخت.

بنابراین، انحصار آیه در قید پیش فرضها و مقدمات شرعی و به عبارت علمی تر «غیر

مستقلات عقلی^۱ ظاهراً درست به نظر نمی‌رسد و اگر هم با کمی تسامح آن را اعم بدانیم مطمئناً در «مستقلات عقلیه» دلالت دارد. به سخن دیگر، نتیجه آن می‌شود که از محتوا و مضامین دینی برای اثبات اصل دین نمی‌توان کمک گرفت و تنها این عقل مستقل است که باید آزادانه، چنان که این آیه در صدد آن است، در این زمینه به بررسی و پژوهش بپردازد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

«دین اولین مسأله‌اش خداست و خدا معقول‌ترین معقولات عالم است، تو چطور می‌توانی انکار عقل را وارد دین کنی. فرنگی انکار عقل مستقل را بر اساس حس قرار داد، از این نظر به او اشکالی وارد نیست، ولی تو می‌خواهی انکار عقل را بر اساس اصالت حدیث قرار بدهی. آیا خدا و وحدانیت او را با حدیث درست می‌کنی؟ اگر بگویند آیا خدایی وجود دارد یا ندارد، چه می‌گویی؟ لابد می‌گویی وجود دارد! اگر بگویند به چه دلیل، آیا می‌گویی من کتاب رسائل را که باز می‌کنم می‌بینم در آن‌جا نوشته حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده خدا وجود دارد؟ ... پیغمبر باید با دلیل عقل بر ایمان ثابت شود، خدا باید به دلیل عقل ثابت شود ... بعد امام جعفر صادق علیه السلام ثابت شود ... اگر بخواهیم کارمان را اول از حدیث شروع کنیم، به هیچ جایی نمی‌رسیم.»^۲

دفع توهم

مسئله آنچه گفته شد، بدین معنی نیست عقلی که از مقدمات شرعی استفاده می‌کند (غیر مستقلات عقلیه)، دارای اهمیت زیادی نیست، بلکه پژوهشهای عقلانی که به واسطه آنها از مجهولاتی که در دایره شرع است به معلومات دست نیافته در همان حوزه و شمول دست می‌یابیم، از مهمترین اقسام تعقل و تفکر به شمار آمده، بخش مهم پژوهشهای فقهی فقها را تشکیل می‌دهد که خود از مشکل‌ترین، پر زخمت‌ترین و حساس‌ترین کارها محسوب می‌گردد. مجتهدان و مراجع بزرگ به واسطه همین نوع از بررسی است که به

۱. برای اطلاع بیشتر از تقسیم عقل یاد شده، بنگرید به: محمد رضا مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت، ص ۳۱۲.

حل بسیاری از معضلات و پیچیدگیهایی که مکلفان توان دسترسی بدانها را ندارند، دست یافته‌اند.

افزون بر این، تأکیدات فراوان ما بر تعقل مستقلانه بدین معنی نیست که قلمرو عقل هیچ‌گونه محدودیتی ندارد و هر امری می‌تواند مورد کندوکاو و تفکر و اندیشه قرار گیرد و چنانچه مسأله‌ای مورد تأیید آن قرار نگیرد، امری مردود است. آنچه ما در صدد آن هستیم، آزادی اندیشه در تشخیص بهترین قول در خارج از محدوده شرع است، به طوری که شرع نیز می‌تواند یکی از اقوال به شمار آید؛ اما بعد از پذیرش شرع به عنوان «بهترین»، لزومی ندارد که باز عقل به بررسی تمامی مصلحتهایی که دین آنها را پذیرفته است، پردازد و پذیرش آنها را مبتنی بر تأیید عقل بداند.

در این موارد، دین می‌تواند نقش یک امین مورد اعتماد شخص را ایفا کند، همان گونه که یک طبیب، به فرض، چنین رتبه‌ای را می‌یابد؛ بنابراین، همان طور که اطمینان به تأثیر مثبت داروهای پزشک ماهر، امری عقلایی است، چنین اطمینان و وثوقی به موازین شرعی بدون دقت‌های عقلی، امری عقلایی و مورد تأیید عقلاء می‌باشد.

مقدمه چهارم: تعلق هدایت به تعقل‌کنندگان آزاداندیش چگونه است؟ عام است یا انحصاری؟

از نکات بسیار مهم این آیه، آن است که چنین شخصی که با قدرت فکر و تعقل و بعد از نظر نمودن در اقوال، بهترین را برمی‌گزیند، مشمول هدایت الهی می‌شود. به عبارت دیگر، خداوند از این راه که همان راه اندیشه آزاد و بدون وابستگی است، بندگان را هدایت می‌کند و به صراط مستقیم رهنمون می‌گردد. همچنین همان‌طور که از روایات برمی‌آید، از همین راه اندیشه و عقل است که نسبت به بندگان غضب می‌کند و آنانی را که شایستگی هدایت ندارند به عذاب گمراهی عقل دچار می‌سازد که نتیجه آن راه نیافتن به صراط حق است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إذا اراد الله ان يزيل من عبد نعمته، كان اول ما يغير منه عقله.»^۱

وقتی خداوند بخواهد نعمتی را از بنده‌ای بگیرد، نخستین چیزی که در وی تغییر می‌دهد، عقل اوست.

واقعاً تا همین اندازه جای شگفتی دارد که عقل و اندیشه مردم وسیله هدایت الهی باشد و عقل آنها و چیزی که جنبه درونی و باطنی دارد معبری برای دریافت فیوضات و برکات الهی بوده، از این راه به عنایات حق دست یابند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: ما العقل؟
قال: ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان.»^۱
شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: عقل چیست؟
فرمود: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید.

اما جالب توجه‌تر و زیباتر، ادعایی است که در تفسیر نمونه درباره این آیه یاد شده است و آن «انحصار هدایت الهی از راه تعقل و اندیشه آزاد» می‌باشد که در این آیه بدان اشاره شده است:

«آیه فوق، صاحبان هدایت الهی را منحصر در این قوم شمرده، همان گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است. اشاره به این که این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطنند؛ هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد و هدایت باطن از طریق نور الهی و امداد غیبی. این دو افتخار بزرگ بر این حقیقت جویان آزاد اندیش است.»^۲

این سخن که هدایت الهی مخصوص و منحصر در این گروه است - که به تعبیر مؤلف تفسیر آن را به «حقیقت جویان آزاد اندیش» مختص بدانیم - مسلماً ادعای کوچکی نیست و ما نیز به طور یقین نمی‌توانیم در مورد آن سخن برانیم. بنابراین، محتاطانه به ذکر «مؤیداتی» در این باره می‌پردازیم:

مؤید اول: مرحوم علامه در ذیل آیه مذکور می‌نویسد:

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۱۳.

«و قوله: اولئك الذين هداهم الله، اشارة الى ان هذه الصفة هي الهداية الالهية و هذه الهداية اعنى طلب الحق و التهيأ التام لاتباع الحق اينما وجد هي الهداية الاجمالية و إليها تنتهي كل هداية تفصيلية الى المعارف الالهية.»^۱

ایشان گرچه از انحصار هدایت نامی نبرده است، اما طلب حق و آمادگی برای پذیرش حقیقت را که در این گروه وجود داشته و آنان با استفاده از توانایی عقل و آزاداندیشی بدانها دست یافته‌اند، موجب هدایت اجمالی شمرده و سپس همین هدایت اجمالی را منتهی الیه تمام هدایت‌های تفصیلی دانسته است. ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

«يستفاد منه أن العقل هو الَّذي به الاهتداء إلى الحق.»

از سیاق گفتار ایشان باز انحصار هدایت به و سیله عقل برداشت می‌شود.

مؤید دوم: گفته‌هایی از آیه الله جوادی آملی است:

چون انسان یک موجود متفکر است، یعنی با اندیشه کار می‌کند و با اندیشه زندگی می‌کند و اگر سود یا زیانی می‌بیند از راه افکار و یا اندیشه‌اش است و اگر بهره‌مند یا متضرر می‌شود از راه افکار و اندیشه‌اش است، لذا وحی آسمانی که برای هدایت انسانی آمد، می‌کوشد که از راه فکر، منافع مادی و معنوی و امور زیانبار را به او تفهیم کند تا هر چه در سعادت او نقش دارد از راه فکر به او بفهماند. ... انسان موجودی اندیشمند است، تا فکرش تأمین نگردد، نمی‌توان او را هدایت کرد.

... چون انسان همان طور که اشاره شد موجودی است متفکر، اگر بخواهد منحرف گردد، از راه فکر منحرف می‌شود و اگر بخواهد هدایت شود از راه اندیشه و فکر هدایت می‌یابد. شیطان اگر بخواهد در انسان راه پیدا کند تنها راه نفوذ شیطنت، اندیشه اوست. فرشته اگر بخواهد در انسان راه پیدا کند، تنها عامل نفوذی فرشتگان راه اندیشه اوست!

۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۰.

۲. جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۴، ص ۹۷-۹۵.

مؤید سوم: احادیثی هستند که نشان‌دهنده انحصار هدایت و تقدم داشتن تعقل قبل از تدین و ایمان است.

۱- رسول خدا ﷺ فرمود:

«قَوْمُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.»^۱

استواری مرد به عقل اوست و کسی را که عقل نیست، دین نیست.

۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ.»^۲

کسی که عاقل باشد از دین برخوردار است و دیندار داخل بهشت می‌شود.

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا آمَنَ الْمُؤْمِنُ حَتَّى عَقَلَ.»^۳

هیچ مؤمنی ایمان نمی‌آورد مگر بعد از تعقل.

با مؤیدات یاد شده، بویژه حدیث آخر، به نظر می‌رسد می‌توان به چنین انحصاری در کسانی که فکر و اندیشه را بر آنچه که بدان اعتقاد دارند، مقدم داشته‌اند، اقرار کرد و مسلماً همان طور که گذشت، هیچ اندیشه‌ای که مقدم بر انتخاب است نمی‌تواند متکی و وابسته بر منتخب و گزینش شده باشد، بنابراین، این انحصار همان گونه که در تفسیر نمونه ادعا شده است، متوجه اندیشه‌مندان مستقل و آزاد اندیش می‌گردد و هدایت خداوندی تنها بر قامت چنین بندگان زبنده است و کسانی که از این اصل پیروی نکنند و به سخنان مختلف گوش فرا ندهند و حق طلبانه به سوی تدبر و تعقل گرایش نداشته باشند، توفیق وصول به فیض لایزال الهی و رهایی به سر منزل مقصود را که همانا صراط مستقیم است نخواهند یافت.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳. تصنیف غرر الحکم، ص ۵۰، ج ۳۲۱.

نتیجه

آنچه به طور خلاصه با توجه به مقدمات می‌توان نتیجه گرفت، آن است که: اندیشه و تعقل، آن هم به طور آزاد و مستقل، نه تنها مورد تأیید اسلام است، بلکه از تأکیدات سفارش شده و حتی از ضروریات و بایسته‌های رهیابی به این دین است، به طوری که افراد متدبر و صاحب اندیشه‌ای که سخنان مختلف از هر گروه را گوش فرادهند و بهترین آنها را با تکیه بر اندیشه‌ای آزاد و مستقل به دور از هر گونه تقلیدی برگزینند و چنین گزینشی را چراغ راه زندگی خود قرار دهند، نه تنها هدایت الهی از این راه شامل حال ایشان می‌شود، بلکه این فیض حق تنها ویژه آنان است و بس.

حال که سخن بدین جا رسید، این ندا را از عمق جان خود سر دهیم که کجاست مکتبی که یارای مقابله با چنین ایده و عقیده‌ای را داشته باشد؟ کجاست آن مذهبی که در این فراز بلند معنای قرآن بتواند نمود و جلوه‌ای از خود نشان دهد و در مقابل خورشید فروزنده آن ذوب و مجذوب نگردد؟

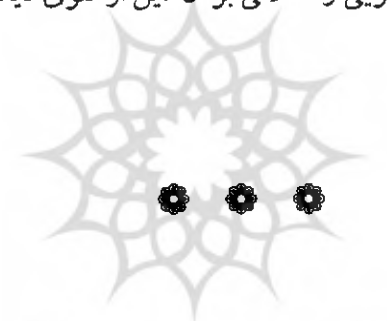
نگارنده نمی‌داند چگونه اختلاف عمیقی را که بین دیدگاه مسیحیت و نظر اسلام وجود دارد، وصف کند، اما بی‌گمان هر فرد منصفی بعد از اندک تأملی در می‌یابد که این دو دیدگاه اصلاً قابلیت قیاس نسبت به هم را ندارند، زیرا هر قیاسی می‌طلبد که بین مقیاس و مقیس علیه، وجه شباهتی باشد، و جست و جوی چنین چیزی در این جا امری ناممکن می‌نماید.

نکته‌ای را که باید اضافه کرد و بسیار اهمیت دارد، آن است که تعقل و تفکر در صورتی به نتیجه درست و قابل قبول می‌رسد و به وسیله آن کشف مجهولات و ناشناخته‌ها میسر می‌شود که شرایط و ضوابطی در آن مراعات شود و گرنه، همین تعقل خود سبب انحراف و گمراهی بیشتر خواهد شد. ما اگر بخواهیم جنسی مثل لباس یا دیگر وسایل مورد احتیاج خود را بخریم، برای اختیار و انتخاب آن باید بعضی از مسائل و ضوابط مثل رنگ، جنس، محل خرید، اخذ فاکتور ... را مد نظر قرار دهیم تا متضرر نشویم. حال اگر در نظر بگیریم که بخواهیم مهمترین و سرنوشت‌سازترین چیز را در

زندگی انتخاب کنیم، آیا هیچ عقل سلیمی قبول می‌کند که در این انتخاب، رعایت هیچ شرط و ضابطه‌ای لازم نیست؟

ما در بخش بعدی مقاله در این مورد به بحث خواهیم پرداخت و شرایطی را که اسلام برای تعقل و انتخاب مطلوب یاد آور شده است در قالب نظر قرآن در مورد گرایش‌های انسانی، بیان خواهیم کرد.

در پایان و برای حسن ختام، سزاوار است از بزرگوارانی مثل ابوذر و سلمان فارسی یاد کنیم که قبل از این که سخنی از زبان پیامبر ﷺ شنیده باشند، با عقل و خردی که در ضمیر پاک و با صفای درونشان به ثمر نشسته بود، به کلمه طیبه توحید (لا اله الا الله) پی بردند و شأن نزول این آیه را به خود اختصاص دارند^۱ و این نبود مگر به سبب ارزشمندی و اهمیت فوق العاده عقل از سویی و عقلانی بودن دین از سوی دیگر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. بنگرید به: احمد مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، ج ۲۳، ص ۱۵۶.